

## Drugs

## مواد مخدر

بسیاری از آیین‌ها در مراسم عبادی خود از مواد «روان‌گردان» (mind-altering) استفاده کرده‌اند. مادهٔ مستی‌زای سُما (soma) در سرودهای دینی ریگ ودا، در هند باستان مقدس شمرده می‌شد. یک فرقهٔ خشن مسلمان در قرن یازدهم نیز از حشیش استفاده می‌کرده است. همچنین بلعیدن قارچ و کاکتوس توسط سرخپوستان امریکایی، به خصوص آزتک‌ها (Aztecs)، به ثبت رسیده است (آنها این مواد را «گوشت خدایان» می‌نامیدند).

استفاده از کاکتوس مکزیکی (peyote)، پس از ممنوع شدن توسط کشیش‌های اسپانیایی در قرن شانزدهم همچنان به صورت مخفیانه رواج داشت - که به صورت مسکالین (نوعی مواد مخدر) در آورده می‌شود - در اواسط دهه ۱۹۰۰ میلادی به قسمت‌های شمالی آورده شد و در اختیار سرخپوستان دشت‌های امریکا قرار گرفت. کیش پیوتی (Peyotism) بعدها در کلیسای بومیان امریکا، که دارای سازمان‌دهی ضعیفی بود، نهادینه شد و رهبران آن ادعا می‌کردند حدود صد هزار طرفدار در بیش از پنجاه قبیله دارد.

بیشتر توجه علوم اجتماعی به رابطه بین مواد مخدر «روان‌گردان» و تصوف در محیط انگلیسی-امریکای شمالی (Anglo-North American) معطوف شده است. علاقمندی به این موضوع از قرن نوزدهم آغاز شد؛ یعنی زمانی که ویلیام جیمز با اکسید نیترو آزمایشی انجام داد (این مطلب در کتاب انواع تجربهٔ دینی، لانگمن، ۱۹۰۲ نقل شده است) و به خصوص از سال ۱۹۵۴ وقتی آلدوس هاکسلی (Aldous Huxley) رمان‌نویس، گزارش آزمایش شخصی خود با مسکالین را در کتاب «روزنه‌های ادراک» *The Doors of Perception* (Harper) منتشر کرد. ارزیابی هاکسلی دربارهٔ اهمیت دینی این تجربه در قسمتی از شعر ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷) *William Blake's* (۱۸۲۷) به طور ضمنی بیان شده، که هاکسلی اسم کتاب خود را از این شعر الهام گرفت: «چون روزنه‌های ادراک تمیز شود، حجاب از دیدهٔ انسان برداشته می‌شود».

گمانه‌زنی‌های هاکسلی و جیمز دربارهٔ مفاهیم دینی مواد مخدر که بر تجربه‌های

شخصی آنها بنا شده بود، با دقت تمام توسط پانکه (۱۹۶۳) Pahnke، در کتاب مشهورش به نام «تجربه جمعه خوب» (Good Friday Experiment) مورد آزمایش قرار گرفت. این کتاب به «معجزه کلیسای کوچک مارش» (Miracle at Marsh Chapel) نیز مشهور است. پانکه از طرح دوسو کور (double-blind) استفاده کرد و ده نفر را به دو گروه کنترل و آزمایش طبقه‌بندی کرد. پانکه پس از دادن سی میلی گرم ماده psilocybin به اعضای گروه آزمایش، از آنها خواست به دعای «جمعه خوب» (Good Friday) گوش کنند. او با نه عنصر به ظاهر همگانی تصوف به عنوان معیار خود-که بیشتر از کتاب سال ۱۹۶۰ والتر استیس Walter Stace، فیلسوف، با نام تصوف و فلسفه (Lippincott) گرفته شده بود-متوجه شد که میان این دو گروه از نظر آماری تفاوت چشمگیری وجود دارد، طوری که گروه آزمایش نمرات بالاتری را در هر یک از گویه‌های مقیاس تصوف کسب کردند.

این آزمایش، ادعای تیموتی لیری (۱۹۶۴) Leary's claim، روان‌شناس، را تأیید می‌کرد که می‌گفت: چهل تا نود درصد افرادی که داروهای روان‌گردان مصرف می‌کنند، اگر این دارو و شرایط مصرف آن مناسب باشد، تجربه عرفانی خواهند داشت. متأسفانه کنش متقابل میان گروه آزمایش و کنترل، در طول آزمایش ممکن است اطلاعات را مخدوش کرده، به طوری که نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد که داروها باعث این تجربه شده‌اند. واقعیت تلخ‌تر این که مطالعات بیشتر در مورد رابطه بین مواد مخدر و تصوف به خاطر ممنوعیت مواد روان‌گردان در دهه ۱۹۶۰ متوقف شد. هرچند این سخن کلارک (۱۹۶۹) Clark's که مواد روان‌گردان تحریک کننده هستند، اما باعث تجربه عرفانی نمی‌شوند، به ظاهر واجد منطق بالایی نیست، اما رابطه دقیق بین مواد مخدر و تصوف را ممکن است هرگز نتوان اثبات کرد.

-دیوید یامان (David Yamane)

## Du bois, William. Edward Burghardt

دو بواس، ویلیام. ادوارد بی (۱۹۶۳-۱۸۶۸)

او از روشنفکران و فعالان سیاه‌پوست آمریکایی و تا حدودی نیز جامعه‌شناس بود، بدون این‌که عنوان رسمی آن را داشته باشد. آثار او (که جامعه‌شناسان مدرن بیشتر آن را نادیده گرفتند) در بعضی از موضوع‌های جامعه‌شناسی کلاسیک اولیه در آمریکا پیشگام است.

دو بواس در دانشگاه‌های هاروارد و برلین تحصیل کرده (ماکس وبر از تحسین‌کنندگانش بود) و در مجلهٔ آمریکایی جامعه‌شناسی قلم می‌زد. رئیس گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آتلانتا بود و نخستین مطالعات نظام‌یافته درباره جماعت آمریکایی‌های آفریقایی تبار را منتشر کرد. کتاب (سیاه‌پوست فیلادلفیا) گزارش جامعی در مورد موضوعی است که امروزه «فرو دست‌ترین طبقهٔ سیاه‌پوست شهری» خوانده می‌شود. این کتاب بیش از بیست سال پیش از کتاب دبلیو. آی توماس و فلورین زانسکی با عنوان دهقان لهستانی، منتشر شد و به همان اندازه اثری کلاسیک در زمینهٔ قوم‌نگاری شهری آمریکا تلقی می‌شود. دو بواس در مقالهٔ معرفی که در سال ۱۸۷۹ در ماهنامهٔ آتلانتیک منتشر شد، دربارهٔ آگاهی دوگانه دیدگاهی داشت که آن را تحت تأثیر دیدگاه ویلیام جیمز مطرح کرد (جیمز استاد دو بواس در هاروارد بود). او می‌نویسد: «آگاهی دوگانه احساس عجیبی است، این‌که شخص همیشه به خود از نگاه دیگران بنگرد و روح خود را با مقیاسی بسنجد که با تحقیر و ترحمی توأم با حیرت به او می‌نگرد. فرد این دوگانه‌انگاری را احساس می‌کند. یک آمریکایی، یک سیاه؛ دو روح، دو اندیشه، دو تلاش آشتی‌ناپذیر؛ دو آرمان متعارض در یک جسم تیره رنگ که نیروی سرسختانهٔ او مانع دو پاره شدنش می‌شود.»

دو بواس یکی از بنیان‌گذاران («انجمن ملی پیشرفت رنگین پوستان») و از شخصیت‌های اصلی در نوزایی محلهٔ هارلم، به عنوان یک مرکز فرهنگی در دههٔ ۱۹۲۰ بود، اما به دلیل حمایت از مشارکت آمریکایی‌های آفریقایی تبار در جنگ اول جهانی، مورد انتقاد قرار گرفت. نقش او در توسعهٔ جامعه‌شناسی در بخش نخست زندگینامه‌اش آمده است.

**Durkheim, E'mile**

دورکیم، امیل (۱۸۵۸ تا ۱۹۱۷)

جامعه‌شناس فرانسوی و چهره شاخص در جامعه‌شناسی فرانسوی یا «مکتب» جامعه‌شناسی «دورکیم» است. او در اپینال (Epinal) در قسمت شرقی فرانسه متولد شد. والدین او یهودی بودند، پدرش خاخام مشهوری در منطقه بود، همچنین پدر بزرگ و جد پدری‌اش نیز خاخام بوده‌اند. ابتدا دورکیم جوان قرار بود خاخام بشود، اما وارد یک دوره آموزش سکولار شد. در اکول نرمال سوپریور در پاریس (École Normale Supérieure in Paris) فلسفه خواند، اما موضوعات اجتماعی و سیاسی مختلفی را نیز مطالعه می‌کرد. همکلاسی‌های معروف او عبارتند از هنری برگسون، ژان ژورس و پی‌یر ژنت (Henri Bergson, Jean Jaurès, and Pierre Janet). دورکیم پس از یک سال مطالعه در آلمان (۱۸۸۶-۱۸۸۵) در بوردو در سال ۱۸۸۷، شغلی به دست آورد. او تا سال ۱۹۰۲ در آنجا علوم اجتماعی تدریس می‌کرد. در این سال بود که به مقام استادی آموزش (بعدها در جامعه‌شناسی) دانشگاه سوربن فرانسه رسید و تا زمان مرگش در سال ۱۹۱۷ در آنجا باقی ماند. هرچند او پیش‌تر در بوردو به شهرت رسیده بود، ولی در دوران زندگی اندیشمندانه خود در پاریس، به چهره‌ای نمونه تبدیل شد، طوری که کارش تأثیر زیادی بر محافل آموزش رسمی و علوم اجتماعی گذاشت.

هرچند دورکیم فعالانه در سیاست مشارکت نداشت، اما او و بیشتر اعضای مکتبش همچون ژورس سوسیالیست‌های آرمان‌گرا، دولت‌محور و غیر مارکسی بودند. او طی بحران‌های سیاسی که در طول زندگی‌اش فرانسه با آن مواجه بود، یک پارتیزان جنبش جمهوری‌خواه لیبرال باقی ماند و در چند مورد آشکارا در دفاع از این آرمان‌ها سخنرانی کرد. دورکیم در قضیه دریفوس<sup>۱</sup> (Dreyfus) در فرصت پیش آمده برای بسط و توسعه

۱- هنگامی که آلفرد دریفوس در ۱۸۸۰م با درجه ستوان دومی از مدرسه نظام فرانسه فارغ‌التحصیل و در رسته توپخانه به خدمت گمارده شد در خواب هم نمی‌دید که ماجراهای زندگی‌اش تاریخ فرانسه و جهان مدرن را برای همیشه تغییر دهد. این برهه‌ای بود که در آن فرانسه برای توجیه شکست‌های خود در جنگ با آلمان در جستجوی مستمسک بود. در سال ۱۸۹۳م بر اساس مدارکی مشکوک و ضعیف آلفرد دریفوس بازداشت و به جاسوسی برای دشمن متهم شد. اتهام خیانت در مورد دریفوس که به سبب یهودی بودن و تعلقش به استانی که

جامعه‌شناسی خود (نیمه دوم دهه ۱۸۹۰) در جبهه مدافعان دریفوس باقی ماند. هدف او اصلاً مبارزه با یهودستیزی نبود، بلکه هدفش دفاع از آرمان جمهوری سکولار بود، که ریشه در اخلاق و عدالت داشت. در واقع حفظ علاقه‌اش به جامعه‌شناسی دین و اخلاق، تا حدودی به دلیل امیدواری او به فراهم کردن مبنای علمی برای یک گروه اخلاقی جدید بود.

جامعه‌شناسی دین دورکیم نشان‌دهنده توجه و آشنایی او با ایده‌های بسیاری از متفکران است. معلم او فاستل دِ کولانگس (Fustel de Coulanges) به او کمک کرد تا به دین به عنوان یک نیروی اجتماعی بنگرد. تلاش‌های سن سیمون و کنت در مورد احیای اجتماعی و اخلاقی الهام‌بخش او بود و مفهوم اراده کلی روسو را نیز مطلوب یافت. جامعه‌شناسی او تا حدودی با کانت‌گرایی جدید معاصر، از جمله فلسفه‌های رنوویر، بوترو و هملین (Renouvier, Boutroux, and Hamelin) شکل گرفت. هرچند کار او نشان‌دهنده طرز تفکر چند چهره مهم دیگر همچون افلاطون، دکارت، پاسکال و اسپینوزا در سنت فلسفی نیز هست. او در حالی از آلمان به فرانسه مراجعت کرد که آموزه‌های وونت (Wundt's teachings) در مورد اخلاق و جامعه را تحسین می‌کرد و

---

← به دست دشمن افتاده بود، مورد سوء ظن بود به نظر سپر بلای خوبی برای سلب مسئولیت از دولت و ارتش در شکست فرانسه بنظر می‌آمد. در سال ۱۸۹۵م دریفوس را در دادگاه نظامی محاکمه و به حبس ابد در «جزیره شیطان» (در یکی از مستعمرات فرانسه) محکوم کردند و قبل از شروع دوران محکومیتش طی مراسم مفصلی از ارتش اخراج کردند. اما داستان به اینجا خاتمه نیافت. به همت برادر و همسر دریفوس بالاخره مدارک جعلی مورد استناد دادگاه افشا و مرتکب اصلی جاسوسی که شخصی بنام سرگرد فردیناند والسین استرازی بود رسوا شد، ولی این دادخواهی به سادگی به ثمر ننشست. تیرنه و اعاده حیثیت کامل دریفوس و مدافعانش سه سال دیگر طول کشید و به شش دادگاه طولانی دیگر نیاز بود. در این سال‌ها کل جامعه فرانسه از عالم و عامی در حمایت یا مخالفت با دریفوس صف بستند: کاتولیک‌ها، سلطنت‌طلبان، دست راستی‌ها، اشراف، و یهودستیزها «ضد دریفوس» بودند. در طرف مقابل روشنفکران، جمهوری‌خواهان، لیبرال‌ها، دانشگاهیان، و سوسیالیست‌ها «دریفوسی»، یعنی معتقد به بی‌گناهی دریفوس بودند. به عبارت دیگر، در این برهه جامعه فرانسه از رأس تا ذیل دو شقه شده بود. گفتنی است که امیل دورکیم، امیل زولا، و مارسل پروست از مدافعان دریفوس بودند. دریفوس سرانجام در ۱۸۹۸م با سرافرازی از تبعید بازگشت و حقوق و درجه از دست رفته خود را باز یافت، پیروزی او و یارانش از حد یک درام دادگاهی بسی فراتر رفت و نماد و نمونه‌ای برای پیروزی عدالت‌طلبی، قانون‌گرایی، تکررگری، و شمول‌گرایی در برابر ارتجاع، تعصب، سنت‌گرایی، و انحصارطلبی در جهان مدرن شد-م.